



۲-۱۹۴۱۶:

عبدالاحد، محمد

مفتاح العاشقين

/ باهتمام محمد عبدالاحد

دهلی: مطبع محتبائی، ۱۳۰۹ ق. = ۱۳۷۱.

۲۸ص.

فارسی

این کتاب شامل ملفوظات نصیرالدین محمود چراغ دهلوی

است

یادداشت‌های مربوط به ویراست و تاریخچه... چاپ سنگی

شماره کتابشناسی ملی

سر شناسه

عنوان اصلی

نام نخستین پدیدآور

وضعیت نشر و بخش و غیره

مشخصات ظاهری

زبان اثر

یادداشت‌های کلی

بسم الله الرحمن الرحيم
 اليه يرجع امرنا
 اليه يرجع امرنا

احمد شير علي حسنة كديرين خي توانان طوقا حضرت سراج الاوليا نصير الحق و الدين سر
 الموسوم به

۵۳۷۹۶

مشيخ العامين
 ۱۳۰۹



با اهتمام جناب مولوي محمد عبدالاحد الصمد تصحيح تمام و تنقيح مالا كلام
 باه ذريجه ۱۳۰۹ هـ

در مطبعه آي دهلي مطبوعه كرده

بافتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسول الله وآله وصحبه
 يدان استغفر الله تعالى في الدين كما بين جواهر اسرار دین زدها بر پر انوار پروردگار دان
 متبرکه که عده الابار قدوة الاخبار ملک السالکین بر بان العاشقین ختم المشائخ نصیر الحق وال
 متع الله المسلمين بطول حياته وبقائه دعا گوے فقیر محب المد فوائده چند که اذان سراج الانبیاء
 می شنید درین اوراق چند آنرا که نام دے مفتاح العاشقین است در قلم می آرد
 مشتمل بر ده مجلس است بر توفیق الله تعالى

مجلس اول - در بیان پیر و مرید و مجلس دوم در بیان توبه و جزا آن مجلس سوم
 در بیان مشغولی و مجلس چهارم در بیان فرض دائمی و بیان ذکر خفی و جلی و مایهیت آن
 مجلس پنجم در بیان اوقات نماز فرض و نفل و اورا و جزا آن مجلس ششم
 در بیان تلاوت قرآن و یاد گرفتن آن مجلس هفتم در بیان محبت و جزا آن مجلس
 هشتم در بیان سماع و جزا آن مجلس نهم در بیان انضیلت دادن طعام
 مجلس دهم در بیان ترک دنیا و جزا آن الحمد لله علی ذلک - امر فکله این شکسته بحدت
 خواجه بنده نواند پیوست و بشرف ارادت مشرف شد و مجلس خواجه بیان شجره طوبه افتاده بود
 بر لفظ مبارک رانده که از رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و از خواجهگان بایه پایه بار رسید

و آن بدین تفصیل است منہم ہندگی حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم منہم امیر المؤمنین
 علی ابن ابیطالب منہم خواجه حسن بصری رحمۃ اللہ منہم شیخ الاسلام خواجه مخدوم نصیر الدین
 چرخ دہاوی قدس المد سرہ العزیز و صلی اللہ علیہ وسلم خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین - ابوالعزیزان
 خواجه بنده نواز بیان این شجره تمام فرمودند و سوے دعا گوے کردند دعا گوے روے نیاز
 بر زمین آورد فرمودند اسے درویش چہ تمام داری بنده را این بیت یاد آمد -

بنده را نام خویش تن نبودید ہر چہ بار القاب کن انہم

بر لفظ مبارک رانده وی را اینچنین می باید بود - الحمد لله علی ذلک

مجلس اول - در بیان پیر و مرید افتاده بود دولت پا بوس صلی اللہ علیہ وسلم مولانا محمد ساوی
 مولانا منہج الدین و مولانا بدر الدین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین و غیر زبان دیگر بخدمت حاضر بودند بر لفظ
 مبارک رانده کہ اسے درویش در راہ مملوک پیر آرا گویند کہ اورا تصرف در باطن مرید باشد و ہر لحظہ
 دہر لمحہ مشکلات ظاہر و باطن اورا جمع کردہ تواند و آئینہ باطن را صاف کردن تواند اگر اینچنین کردن
 و بودہ باشد اورا پیر طریقت باید گفت و گرنہ ہیچ بعد از ان فرمودند کہ مرید صادق آن را گویند
 کہ آنچه پیر فرماید آن کند و آنچه نماید آن بیند و ہمہ اوقات پیر را بر احوال خود حاضر و ناظر بیند و داند
 و آنچه اندیشہ نیک و بد در دل بگذرد باید کہ بہ پیش پیر عرض نماید با اصلاح و نساو کہ درو باشد
 پیر اورا تربیت کند و اگر مباد و در دل مرید یک ذرہ غیر از پیر باشد اورا مرید صادق نباید گفت
 بعد از ان ہم درین محل خواجه بنده نواز بر لفظ مبارک رانده کہ اسے درویش چون این درویش
 یعنی دعا گوے در احوال حال بخدمت سلطان المشائخ شیخ نظام الحق والدین قدس المد سرہ العزیز
 ارادت آورد و قتی در مجلس حاضر بودم سخن در مریدی میرفت - خواجه ادام المد بر کاتہ بر لفظ مبارک
 رانده چنانچہ مریدان را میباید کہ میان درویشان و غیر ان مولانا نصیر الدین محمود روشن صلاحیت
 خوب وارد الحمد لله علی ذلک بزرگی سے فرماید

میان اہل ارادت نظر بہ پیر آمد - نہ نہ پے روش کہ درین راہ بنظر آمد

ضمیر روشن او هر چه کرد و عالم

نزد اهل دلائل جمله حق پذیر آمد

بعد از آن بهرین محل آمد فرمود که مؤمنان العاشقین می نویسند که مرید بر دو طریق است یکی رسمی و دوم حقیقی رسمی او را گویند که پیر او را تلقین کند که دیدۀ ناویده کنی و شنیده ناستنیده باشی و بر سنت و جماعت حاضر باشی و حقیقی آنرا گویند که پیر او را تلقین آورد و بگوید که تو در سفر حاضر بهر راه هجرت من باشی یا من همراه تو باشم بعد از آن بر لفظ مبارک راند که شریط مرید حقیقی دیگر آنست که این سه غسل را ملازم گیر تا او را مرید حقیقی توان گفت - اول غسل شریعت - دوم غسل طریقت - سوم غسل حقیقت - پس غسل شریعت ترن خود را پاک کردن از جنابت است و غسل طریقت تجردی اختیار کردن است و غسل حقیقت توبه باطن کردن است بعد از آن بهرین محل فرمود که شریط مرید حقیقی دیگر آنست که آنچه پیر گوید مرید را باید که در حال ایمان آورد و بدان شک نیارد زیرا که پیر مشاطه مرید است هر چه خواهد گفت از برای کمالیت مرید خواهد گفت بعد از آن بهرین محل این حکایت بر لفظ مبارک راند که دقتی یک کس پیش شیخ شبلی آمد و گفت که برای بیعت آمده ام اگر شیخ قبول کند خواهی شبلی گفت بیکی شرف را دوته تو قبول کنم آنچه می فرمایم تو همان کنی مرید گفت همان کنم - خواهی فرمود تو کلمه چگونه می گویی - گفت لا اله الا الله محمد رسول الله - خواهی شبلی گفت هم چنین بگو لا اله الا الله شبلی رسول الله مرید اعتقاد درست داشت بر نور هم چنین گفت بعد از آن خواهی شبلی فرمود که العزیز شبلی یکی از چاکران کینه آنحضرت است رسول صلی الله علیه و سلم رسول خدا همون است من اعتقاد ترا استخوان میگردم بعد از آن سخن در اعتقاد بیان سجدۀ اعتقاد بر لفظ مبارک راند که سجدۀ غیر حق سبحانه تعالی روا نیست - چنانچه رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید من سجد لغیر الله فقد کفر - یعنی هر که سجدۀ غیر حق تعالی کند تحقیق کافر گردد - انعم بالله منہا اما سجدۀ اتمان پیشین را مستحب بود که مادر و پدر و استاد و پیر را و سلاطین را سجدۀ میکردند چون وقت حضرت رسالت پناه رسید استیجاب سجدۀ رفت مباح ماند چنانچه روزه ایام میض که پیش از آن فرض بوده است در وقت رسالت پناه ایام میض را فرضیت نماند اما استیجاباتی ماند

چون استیجاب سجدۀ رفت مباح ماند و بدین سجدۀ کس کافر نگردد

مجلس دوم - سخن در بیان توبه افتاده بود دولت بابوس حاصل آمد مولانا کمال الدین مولانا بدر الدین قدس الله سره العزیز و عزیزان دیگر بخدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک راند اے درویش توبه بهتر و فاضل تر آن باشد که تائب چون توبه کند باید که بعد از آن اگر در مصیبت گردد تا توبه او درست آید و اگر اینچنین توبه نکند توبه او درست نباشد بعد از آن بهرین محل فرمود که در راه سلوک توبه درست آن بود که تائب چون توبه کند دلیل قوی ادا آن است که اگر خاک در دست گیر و در گرد چنانچه می آزد که چون شیخ الاسلام خواجه فیصل عیاض قدس الله سره تائب شد پس ترک کرد از آن دشت اشیائے خلق که در راه زنی بسند بود بر کس که اسباب خود را می طلبید و او را می داد از آن کس خوشنودی می طلبید چنانچه در میان ایشان یک نفر جهودی بود هیچ نوعی خوشنودی نمی شد خواجه اندهمذرت کرد الغرض جهودی ردی سوی خواجه کرد و گفت اگر از زیر پاهای پشت خود مرا یک مشت خاک زبر بهی می آرد تو خوشنود شوم خواجه بر فور دست زیر پاهای پشت کرد و دشت از بیرون آورد و او را بداد جهودی چون این را معاشقه کرد و دید بر فور ایمان آورد و مسلمان گردید و گفت که در توبه تائب آمد - پس خاصیت ادا آن بود که در دست خاک گیر و در گرد بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش شنیده ام از زبان دربار سلطان شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز که توبه شش نوع است - اول توبه زبان است دوم توبه چشم است سوم توبه گوش است چهارم توبه دست است پنجم توبه پا است ششم توبه نفس است - بعد از آن فرمود که اے درویش بدانکه اول توبه زبان است که مردم توبه میکنند و از جمله ناشایسته زبان را دور دارند و بیهوده نگویند و از ناگفتنی توبه کنند - و دیگر آنست که تجدید و صو کند و دو شکر بگذارد و مقابلۀ قلبه بشیند و بگوید الهی زبان را از بگفتن توبه بخش و جز ذکر خویش دیگر از زبان من دور دار بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش

در رساله شیخ الاسلام خواجه حسین الحق والشرع والدین قدس المدسره الغریز نوشته
ویده ام که چون صبح صادق بدم پس هفت اندام زبان حال پیش زبان فریاد کند که اے
زبان اگر تو خود را نگاه دشتی ماهمه سلامت ماندم و اگر خود را نگاه ندشتی ماهمه هلاک شدیم -
بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اے درویش شیخ الاسلام خواجه عثمان بارونی قدس المد
سره الغریز در رساله خود آورده است که در هر اعضا که آدمی شهبوتی و هوا ایست هر یک سبب
حجاب دقت آدمی شود پس تا آن زمان که از شهبوتها و هواها توبه نکند و اعضا را با طهارت ندهد طهارت
و کلا به مقام توان رسید پس اے درویش اول اعضا که چشم است که در شهبوت بینائی نهد -
دوم دست که صفت گرفتن درو نهاده اند سوم گوش است که صفت شنیدن در دست -
چهارم بینی که صفت بوئیدن در دست - پنجم کام که صفت چشیدن در دست - ششم
زبان که صفت گفتن در دست هفتم تن که صفت سوون در دست هشتم بوش که در دست
صفت اندیشیدن نیک و بد در دست بعد از آن بهدرین محل فرمود که اے درویش
توبه بهتر آن است که آدمی پیش از هر گ توبه کند چنانچه در حدیث رسول الصلی الله علیه
آمده است عجلو بالصلاه قبل الفوت و عجلو بالتوبه قبل الموت یعنی شتابی کنید در نماز
پیش از آنکه فوت نشه است و شتابی کنید در توبه پیش از آنکه وقت مرگ شما رسیده
است بعد از آن بر لفظ مبارک راند که این کس را میباید که فرصت امروز را غنیمت شمرد
والله اعلم فدا این قدر فرصت یابد یا نیابد چنانچه شیخ الاسلام خواجه قطب الدین قدس المد
سره الغریزی فرماید -

دلا امروز کار کن که فردا سنگداری	بر بها بیشتر کردی نباشد این زندانی
چو عقبی راه بنماید در الصاف کشاید	مباد این نداید برو مارا نمی شای
بیار از دیر دهکان باران چو تپتی از گنجان	نه کردی کار به شیاران مگر مجنون و شیلانی
گناهانم پیوسته دلم در گریه رفت	بگوای قطب دل خسته چادره نمے آئی

تو وصف گنهاران بانی عاجز و حیران
بترس اے آخر نادان از ان افصح و سلی
چو کردی شاه ترکستان تر اصد قصر و صلبستان
بود جائے تو گورستان تبارکی و تنهایی
همین که خواجه بنده نواز دین خواند تمام کرد و درون حجره مشغول شد بنده و خلق باز گشت
الحمد لله علی ذلک

مجلس سوم - در بیان مشغول شدن افتاده بود دولت پائے بوس حاصل شد -
مولانا زین الدین خواهرزاده و مولانا مناج الدین و غریزان دیگر حاضر بودند خدمت بر لفظ
مبارک راند که اے درویش طالب حق سبحانه تعالی رومی باید که شب و روز مشغول حق باشد
بهر حال که باشد از مشغولی حق غافل نباشد زیرا که دهمای حیات را درین قالب فانی حق تعالی
شمار نهد است چنانچه بزرگ میفرماید غافل را احتیاط نفس یک نفس مباحش به شاید همین نفس
نفس و البین بود و تا نفس داری بکوش بعد از آن بهدرین محل فرمود که اے درویش
شنیدم از زبان دربار سلطان المشایخ نظام الحق والشرع والدین قدس المدسره الغریز
که بر لے مشغولی هفت وقت است سه در روز چهار در شب و روز از یاد او تا اشراق تا جات
و بعد از آن نماز دیگر تا نماز شام و در شب از نماز شام تا عشا از وقت عشا تا وقت تهجد تا
وقت صبح کاذب تا وقت صبح صادق بعد از آن فرمودند که در محبوب العاشقین نبشته دیدم
که مشغول فارغ آنرا گویند که ظاهر و باطن مشغول بحق باشد و از دهن حق فارغ بود چنانچه بزرگ
میفرماید در زبان هندی گفته است

یہ جی پوسن کر رہوں لے ساجن کنبھہ تانھ
سہ برس کیگو یسوں کسے کھیا دن نانھ
بعد از آن بهدرین محل فرمود بر لفظ مبارک راند که اے درویش شیخ الاسلام خواجه ابوبکر
چشتی قدس المدسره الغریز در رساله می نویسد که ملازمت پنج چیز می باید کرد تا صفائی
اندرون حاصل آید اول مساک دوم کلام المد خواندن اگر نتواند سوره اخلاص بخواند که
خوانده شود سوم ملازمت صوم اگر نتواند ایام بیض را روزه دارد چهارم استقبال قبله نشیند

پنجم با وضو بودن بعد از آن سخن در بیان عالم افتاده که چهار عالم را گویند بر لفظ مبارک
 رانده که در ویش در راه سلوک هر ویشی که جز این چهار عالم نداند خود در ویش
 نیست در ویش سیکویند می گویند بلکه خرقه پوشیدن و در انشاید که پوش بعد از آن
 فرمود که در او را و شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین ذکر یا قدس المدره الغیز نوشته دیده ام
 که از آن چهار عالم یکی ناسوت است دوم ملکوت سوم جبروت چهارم لاهوت بعد از آن
 هر یکی را شرح داد و بیان فرمود که عالم ناسوت حیوانات است و فعل این از احساس خمس
 است چنانچه خوردن و آشامیدن و بوسیدن و دیدن و شنیدن چون سالک یا فاضل
 و مجاهده ازین عالم بگذرد و ازین همه صفات بعالم دوم برسد که آنرا عالم ملکوت گویند
 پس عالم ملکوت عالم فرشتگان است و فعل این تسبیح و تهلیل و قیام و رکوع و سجود است
 چون سالک ازین عالم بگذرد بعالم سوم برسد که آنرا عالم جبروت خوانند و این عالم روح است
 و فعل این صفات حمیده است چون شوق و ذوق و محبت و اشتیاق و طلب و وجود
 سکرو سهر و مجد و محو چون ازین صفات بگذرد بعالم چهارم برسد که آنرا لاهوت گویند و
 این عالم بی نشان است چون سالک اینجا رسیده از خود برید و این را لامکان گویند اینجا
 نه گفتگو است نه جستجو قوله تعالی ان الی ربک المنتهی بعد از آن بر لفظ مبارک راند
 که در ویش عالم ناسوت صفت نفس است و عالم ملکوت صفت دل و عالم جبروت
 صفت روح است و عالم لاهوت صفت نظر رحمان است پس هر یکی را ازین صفات
 در خور و صفت نفس میل او برین جهان است جائی شیطان است و صفت دل
 میل بهشت جاودان و صفت روح طلب رحمان است و اسرار نهان و هر که متابعت نفس
 کند در جهنم افتاده است و هر که متابعت دل کند او در دارالغیم کند و هر که متابعت روح کند
 در جوار خداوند قدیم افتد بعد از آن مناسب این حال رباعی شیخ الاسلام شیخ شهاب الدین
 سهروردی قدس المدره الغیز بر زبان مبارک راند

رباعی	گرد و رفته تن رو سے مہیا نارسیت	و در رد دل رو سے بہشت و ارسیت
	و در رہ جانان رو سے جانان خواہی	قصہ چکنم کہ حاصل است دیدار است
<p>ہمین کہ خواہ بندہ نوازین فوائد نام کردہ در نماز بہشت بندہ و خلق بازگشت الحمر علیہ السلام مجلس چہارم - سخن در بیان فرض دائمی و بیان و ذکر خفی و جلی و ماہیت آن افتادہ دولت پابوس حاصل شد مولانا بدر الدین و مولانا مہراج الدین و میران سید محمد وغیران و دیگر ہمہ محض حاضر بودند بر لفظ مبارک راند کہ اسے در ویش سالک را حق تعالی مامی باید دانست کہ حیات آنست کہ در یاد حق سبحانہ تعالیٰ بگذرد و غیر این مامات بعد از آن فرمود کہ حدیث خواہد عالم صلح آمدہ است کل نفس یخرج بغیر ذکر اللہ فہو میت - یعنی ہر دم کہ بیرون می آید و فرو نشیند اگر در آن دم سالک در یاد حق جل و علا نباشد پس در آن دم تمام مامات است و حیات آنست کہ در یاد حق گذرد چنانچہ بزرگی میفرماید</p>		
	زندگانی نتوان گفت حیاتی کہ مر است	زندہ آنست کہ با دوست حیاتی دارد
<p>بعد از آن ہمدین محل فرمود و بر لفظ مبارک راند کہ اسے در ویش چون پس چنین است کہ از یاد حق سبحانہ تعالیٰ غافل نباشد و ہر جا کہ باشد در یاد حق باشد چنانچہ فرمان میشود قال اللہ تعالیٰ فاذا کلام قیام و قعود و علی جہو ہم یعنی یاد کنید خداے تعالیٰ را در حالت ایستادن و نشستن و حالت غلظیدن پس اسے در ویش فرمان اینچنین میشود کہ شب و روز دمدم در یاد حق باشی و پیچ و پی یاد حق نگذاری بعد از آن مناسب اینجا این بیت بر لفظ مبارک راند</p>		
	خوش وقت آن کسان کہ ہمہ روز تا بہ شب	تسبیح و رد شان ست ہمہ وقت و دستاوت
<p>بعد از آن - ہمدین محل بر لفظ مبارک راند کہ اسے در ویش اینچنین یاد و اصل دائم الغرض باشد و دائم الغرض آنرا گویند کہ ہر نفسی کہ بیرون می آید سالک را باید کہ ذکر لا الہ الا اللہ محمد و آ ملازمت و حدیث آمدہ است من لم یؤد الغرض الدائم من یقبل اللہ فرض الوقت یعنی</p>		

هر که فرض دائم ادا نکند حق تعالی هرگز قبول نکند فرض وقتی اورا و این چهار فرض وقتی اند چنانچه نماز و روزه و حج و زکوة و این بنیم فرض لا اله الا الله محمد رسول الله فرض دائمی است پس سالک راه حق سبحانه تعالی را باید که ازین چنین دائم فرض غافل نباشد چنانچه شیخ الاسلام خواجه مودود چشتی میفرماید

مزن بے یاد مولایک نفس را	اگر در صومعه یا در کشتی
--------------------------	-------------------------

پس هر نفسی که بر آید و فرو نشوند اینکس را باید که بیدار آن حال فاکر باشد تا از ملاذمت ذکر دل اصلاح یابد چنانچه در حدیث آمده است کل شیء مصقلة ومصقلة القلب ذکر الله تعالی است بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش بعضی درویشان هستند که زبان ایشان سالک باشد و دل محی مشغول دارد و چنانچه بگوش خود شوند بعد از آن فرمود که اے درویش شنیده ام از زبان دربار سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره الغیر میفرماید که ذکر و انواع است یک نفسی دوم جلی فاما سالک رامی باید که از ابتدائے حاصل بذکر جلی مشغول باشد بعد از آن بذکر خفی و ذکر جلی بر زبان دارد باید که در گفتن ذکر زبان ملاذمت نماید تا از کثرت ذکر جلی ذکر خفی حاصل شود و ذکر جلی بدین طریق گوید اول سه بار لا اله الا الله بگوید چهار بار محمد رسول الله بگوید و باز پنج بار لا اله الا الله بگوید ششم بار محمد رسول الله بگوید باز هفت بار لا اله الا الله بگوید هفتم بار محمد رسول الله بعد از آن فرمود که در وقت گفتن ذکر هر دو دست خود را بر هر دو زانو نهاده و بگوید لا اله الا الله و در حالت گفتن سر بجهت باند در آن حالت از جانب چپ راست برود و هم چنین تصور کند که هر چه جز حق است بیرون کردیم چنانچه بزرگ میفرماید

تا بخار و بانهایی را چه در سر نه لا اله الا الله بعد از آن سر از جانب راست بجا نیاید چپ برود و بگوید لا اله الا الله و در حالت گفتن هم چنین تصور کند که نیت هیچ نبوده اگر حق جل و علا بعد از آن بذکر اسم الله مشغول شود و ذکر اسم الله بجدی بگوید که آواز

ذکر اسم الله بگوش خود بشنود اینجا ذکر تمام شد فاما طریق خفی آن هست چنانچه حضرت شیخ شیعخ العالم خواجه فرید الحق والدین قدس الله سره الغیر فرمود آورده است و اینک نفس را حبس کند یعنی دم را به بند قاصد که تنگی نفس رسد و در هم فکر باشد چون کار از تنگی نفس بگذرد و ملاقات بشری بخوشد پس از چنین اشغال دل مصفا شود تنگی نفس سخت تر است از آتش تنگی نفس که گرد بر گرد داشت بگذرد و آنچه که در وقت که گرد بر گرد باشد برود و دل پاک و صاف شود بعد از آن فرمود که این راه کم خور دن و در شب بیدار بودن است که بر کم خور دن دست زدن نان خشک بخورد و بنده التماس کرد چه مقدار باید خورد که در حدیث آمده است یعنی اساک تعلیل الطعام یعنی سالک را باید که میان خور و چنانچه بخورد که آروغ آید و دیگر آنکه اگر شتهایکمان است دو بخورد و دیگر چنان بخورد که کاهلی بروی آرد یعنی میان خورده بعد از آن فرمود که در حدیث آمده است ان حکمة فی القلب الجامع و لو کان کافرا لاسیما اهل الایمان یعنی بدستی که حکمت مهر آینه در دل گرفته است اگر چه کافر بود و خاصه اهل ایمان بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اے درویش سالک رامی باید که بیشتر احوال صائم باشد که فضیلت صوم بسیار است بعد از آن بهرین محل فرمود که شیخ الاسلام شیخ شیعخ العالم فرید الحق والدین قدس الله سره الغیر میفرماید که سالک رامی باید دانست که تا ترکیه و تصفیه و تجلیه نگیرد هرگز بمقام نرسد و جواهر درویشی پیدا نشود زیرا که این حصول از برای سه مرتبه است یک شریعت دوم طریقت سوم حقیقت پس حصول شریعت در ترکیه نفس است بکم خوردن و فواقل بسیار گذاردن خاصه در شب و حصول طریقت در تصفیه دل است در نماز گذاردن در روزه داشتن و در صوم بذکر جلی مشغول بودن حصول حقیقت در تجلیه روح است بداشتن روزه خفی و جلی طے و در صوم بذکر خفی ملاذمت نمودن بعد از آن بر لفظ مبارک راند که اے درویش چون تجلیه روح حاصل شد پس مراحل شان تجلیه روح آنست که این هفت گوهر که درون گنج دل است روشن شود اول ذکر محمد

ظاهر شود و وصف گوهر ظاهر شدن آنست که از کل وجود موجودات منفرد گردد و بعد از آن گوهر عشق
ظاهر گردد و وصف گوهر دل ظاهر شدن آنست که همه شوق و اشتیاق در روانه و جیرانی و بنوعی
خود با خواست حق باشد بعد از آن گوهر گوهر محبت پیدا گردد و وصف گوهر محبت ظاهر شدن آنست
که دل از محبت غیر خالی باشد و همه احوال رفاه حق باشد و جیرانی حق سبحانه تعالی از آن
بنده نیز راضی بود بعد از آن گوهر سر ظاهر گردد و وصف گوهر سر ظاهر شدن آنست که اگر کسی
از او راوت از خواست الهی بنده را میبرد بعد از آن گوهر روح پیدا شود و وصف گوهر روح
ظاهر شدن آنست که هیچ ساعت از طاعت حق خالی نباشد بعد از آن گوهر معرفت پیدا آید
و وصف گوهر معرفت پیدا شدن آنست که هر پیش خود حق شنود و هر چه گوید حق گوید و هر چه
میرود حق میرود بعد از آن گوهر فقر پیدا می شود و وصف گوهر فقر پیدا شدن آنست که
از کل اشتیاق استغنی باشد بعد از آن هم درین محل فرمود که اے درویش چون اینکس اینجا برسد
پس در پایه نهایت حقیقت برسد متصف با نور تجلی شود و هنر و هنر عالم را میان دو انگشت
او حق پیدا کند و او در آن عالم به کمال هم چون و چگونه قدرت حق تماشا کند و آن مقدار که
صفت نصیب اوست در آن دریای غواصی میکند و هر غایب که در قدرت اوست او را
روزی شود و غایب او را باید که ازین سعادت خود را بی نصیب نگرداند بعد از آن این آیات
که از زبان دربار حضرت سلطان المشائخ بیرون آمده است فرمود -

تو با آن راه نرفته از آن ره نه نموده	در نه راه این در که بر نه گشوده
میان دره دوست باز اگر می خواهی	تو نیز چنان شوی که ایشان بودند

همین که خواجہ بندہ نواز این فوائد تمام کرد و درون حجه مشغول شد بنده و ملق با گشت الحیدر علی
مجلس پنجم در بیان اوقات نماز فرض و نفل و اورد و جز آن افتاده بود و دولت پادشاه
بوس حاصل شد مولانا محمد سادی و مولانا منہاج الدین و مولانا بدر الدین رحمۃ اللہ علیہم
اجمعین و همه عزیزان دیگر حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که اے درویش نماز که بوقت

گزارده شود و وصف آن نماز و وصف نیاید بعد از آن فرمود که و معلوم مسعودی نوشته
و دیده ام بروایت امام محمد باقر رحمۃ اللہ علیہم نماز بروقت ادا کرده شود مبادا که وقت در
کرامیت افتد آن نماز روا نبود بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ اے درویش در حجه مسلمان
نہشتہ دیدہ ام نمازے کہ بوقت گزارده شود آن مقبرہ و مقبول است و قنہائے نماز فرض آنست
کہ اول فجر اصبح صادق تا طلوع آفتاب و وقت ظهر از گذشتن آفتاب تا رسیدن سایہ
و دو چند سوائے سایہ اصلی و گذشتن وقت عصر و خروج وقت ظہر تا غروب آفتاب و اول
وقت مغرب تا خروج وقت عصر و آخر وقت از فرو شدن شفق و آن سپیدی کہ بعد از
سرخی بود بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ بقول امام شافعی و امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہما
وقت مغرب این مقدار کہ وضو ساز و پنج رکعت نماز گزارد و وقت عشا و وقت و تراغاب شدن
شفق مذکور تا طلوع صبح صادق بعد از آن ہمدین محل فرمود کہ اے درویش شنیدہ ام
از زبان دربار سلطان المشائخ حضرت شیخ نظام الحق والدین قدس اللہ سرہ العزیز کہ آنچه
از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گزارده است آن بر نہ طریق است یکے تعلق بوقت
دارد و دوم تعلق بسبب دارد و سوم نماز یکہ نہ تعلق بہ وقت دارد نہ بسبب اما نماز یکہ ہر روزہ
است آن این است پنج فرضہ است و نہ نفل یکے نماز چاشت دویمی ہشت رکعت اوامین
است بعد از شام اگر ہشت رکعت گزارد و نہ تراغاب شدن رکعت بسہ سلام گزارد پس
ہر روز را نمازے آمدہ است کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم در غہ ماہ گزارده است
اما نماز یکہ در ہر سال است آن چہ نماز است و نماز عیدین یکے نماز تراویح یکے نماز شب ہر
بعد از آن بر لفظ مبارک راند کہ اے درویش این ہمہ نمازے کہ گفتہ شد تعلق بوقت دارد
اما نماز یکہ تعلق بسبب دارد و آن دو نماز است یکے ہستقادوم نماز کسوف و خسوف اما نماز یکہ
تعلق نہ بوقت دارد نہ بسبب آن نماز تسبیح است ہر وقت کہ خواہد گزارد بعد از آن
فرمود کہ اے درویش ہر کہ خواہد کہ شکر جان در عمل آرد پس بدین ترتیب ملازمت نماید -

اول وقت سحر تجرید وضو کند بعد از آن دو گانه شکر الله گذارد بعد از آن سه بار این
 آیت بخواند بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الله حمین تمسول و حین تصبیر و الحمد
 فی السموات والارض و عشیاء حین تطهر و ن یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من
 الحی و یحیی الارض بعد موتها و کذا تک تحرجون بعد از آن دو رکعت سنت نماز بآداب
 گذارد در رکعت اول الم نشرح بخواند و در رکعت دوم بعد فاتحه الم تریف بعد از آن
 چون از نماز بآداب فارغ شود این دعا بخواند اللهم زدنا نوراً و زدنا هدیاً و زدنا حظاً و زدنا
 طاعتنا و زدنا نعمتنا و زدنا محبتنا و زدنا عشتنا و زدنا قناراً و زدنا قناراً و زدنا قناراً و زدنا قناراً
 و زدنا سعاداً و زدنا طناً و زدنا قناراً و زدنا قناراً و زدنا قناراً و زدنا قناراً و زدنا قناراً و زدنا قناراً
 علیه و سلم بر حجت یا ارحم الراحمین و این وقت را غنیمت دار و تا طلوع آفتاب بعده
 نماز اشراق بخواند و مشغول باشد بقی بعد از آن چون وقت نماز چاشت در آید پس بواژه
 رکعت بگذارد و بسم سلام و در چهار رکعت اولی چهار تا بخواند برین طریق در رکعت اولی
 انا اودعینا و در رکعت دوم انا ارسلنا و در رکعت سوم انا انزلنا و در رکعت چهارم انا اعطینا
 و در چهار رکعت دیگر در اول و الشمس و در رکعت دوم و اللیل و در رکعت سوم و الضحی
 و در چهارم الم نشرح و دیگر چهار رکعت باقی چهار رکعت چهار قل بخواند بعد از آن -
 چون وقت زوال آید یعنی چون اندک سایه بگردد پس چهار رکعت فی الزوال بگذارد و
 در چهار رکعت سنت نماز پیشین چهار قل بخواند بعد از آن بمرین محل فرمود که اے
 درویش در کتاب حجت الاسلام بنشته دیده ام هر که بعد از نماز دیگر پنجبار سوره عم بخواند فکر
 اسیر محبت حق سبحانه تعالی شود بعد از آن بمرین محل فرمود که اے درویش نقل است
 از شیخ الاسلام خواجه محمد چشتی قدس الله سره الغزیر هر که بعد از نماز شام بسم رکعت
 او این بگذارد و هر چه داند بخواند و در سجده رفته سه بار بگوید اللهم ارزقنی توبه توجب
 محبتک فی قلبی یا محیب التوابعین بعد از آن دو رکعت حفظ الایمان بگذارد و بخواند -

الزوال
صلوة

در رکعت اول هفت بار سوره اخلاص و یکبار سوره الناس و در رکعت دوم نیز هفت بار
 سوره اخلاص و یک بار سوره الناس بعد از آن سر بسجده نهد سه بار بگوید یا حی یا قیوم شش
 حلی الایمان پس دلیل آنست که حق سبحانه تعالی او را ایمان روزی گرداند و هر دمی که بگذرد بگفتا
 رسد بعد از آن فرمود که اے درویش در اسرار الاولیا بنشته دیده ام هر که بعد از نماز عشا
 دو رکعت بر اے روشنائی چشم بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه انا اعطینا سه بار بخواند بعده
 سر بسجده نهد و بگوید مستعنی بجمع و بصری و جعلها الوارث چشم او چنان روشن شود که در روز
 اکواب بگذرد بعد از آن فرمود که اے درویش شنیده ام از زبان دربار سلطان المشایخ شیخ
 نظام الحق و الشرح والدین قدس الله سره الغزیر هر که در نیم شب برخیزد و تجرید وضو کند
 بعد از آن دو رکعت صلوة العاشقین بگذارد و قرات او این است در هر رکعت فاتحه خواند
 و صد بار الله الله بگوید بعده صلوة بگوید بعد از آن بگذرد حلی و خفی مشغول شود چون از ذکر
 فارغ شود و بواژه رکعت نماز تهجد بگذارد و بسم سلام و قرات برین طریق بخواند در رکعت اول
 بعد فاتحه آیت الکرسی سه بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص پنجبار و در رکعت سوم
 آمین الرسول سه بار و در رکعت چهارم اخلاص سه بار بعد از سلام و دوست بردارد و این دعا
 را بخواند بسم الله الرحمن الرحیم یا سبب الاسباب یا مفتاح الابواب یا قلب الطوبی الا بصار
 یا دلیل المتبحرین یا رشدنی و یا غیاث المستغیثین یا غنی توکل علیک یا رب و افوض امر الیک یا رب
 ارحمک و لا تقه الا بالله العلی العظیم و یا یک شفعین بر حجت یا ارحم الراحمین بعد از آن
 بمرین محل فرمود که اے درویش در بیداری شب اختلاف است بعضی مشایخ در اول
 شب بیدار می بودند و بعضی اول شب خواب می کردند چون نیم شب می شد بیدار می گشتند
 فاما طریق بهتر آن است چنانچه شیخ المشایخ شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره الغزیر را
 بود که چون نیم شب بگذشته بیدار شد اے امام مولانا مؤذن حاضر بودی نماز عشا بگذارد
 بعد از آن تا صبح صادق بیدار بود و تمام نیم شب در تلاوت قرآن و نماز و ذکر فکر

گذرانیدی بعد از آن همدین محل فرمود که اے درویش مناسخ پیشین چنین کرده اند تا به
قرب رسیده اند اگر فیض الهی نازل شود تا ما بعد و اجتهاد چنین کرده اند سه
گرم این دو به دین بایر اجتهاد باید کرد نامه کان بخشه خواهی خواند هم از اینجا سواد باید کرد
چون خواهی بنده نواز این فوائد حقائق تمام کرد در نماز پیوست بنده و خلق بازگشت
الحمد لله علی ذلک

مجلس ششم - سخن در بیان تلاوت قرآن افتاده بود دولت پاپوس حاصل شد
و عزیزان اهل سلوک حاضر بودند بر لفظ مبارک را اند که اے درویش تلاوت قرآن بهتر
و فاضلتر از جمله عبادتهاست در دنیا و آخرت و هر چه در آنهاست پس اے درویش
چون عبادت فاضلتر از خواندن قرآن نیست مردم را باید که از چنین نعمت غافل نباشد و خود
بی نصیب نگرداند بعد از آن همدین محل فرمود که در سال حجة الاسلام مینویسند
که در هر دلی که قرآن فرود آید اهل از معصیت و هوا پاک گردد بعد از آن بر لفظ مبارک
را اند که اے درویش شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الحق الدین
قدس الله سره الغیر که در تلاوت قرآن دو منفعت است یک حط چشم یعنی روشنائی چشم
کلیه کم نشود و هرگز در دهن کند و دوم هر وقت که تلاوت کند ثواب طاعت هزار سال در نامه
اعمال او ثبت کند چنان قدر بدی از نامه سیاه او پاک کند بعد از آن فرمود اے
درویش در مصباح الارواح نبشته دیده ام چون حافظ قرآن نقل میکند جان او در
قندیل نور میکند و هزار بار با نوار تجلی ادر انصب میکند بعد از آن
همدین محل فرمود که اے درویش خوار قیامت آید و صدقنا حافظ کلام الله در بهشت
نعمیم هرگز در نفی را علمیده علمیده تجلی میشود چنانچه می آرند که در فزاد قیامت جمله
امیاد اولیا جز ایشان را یکبارگی تجلی خواهد شد همدین محل دعا گوے التماس کرد که اگر
یاد گرفتن میسر نشود ناظر چگونه باشد بر لفظ مبارک را اند که نیکو باشد و در آن دیده راضی باشد

هر جایی که در نظر او اقتدا طاعت صد ساله را در نامه اعمال او بنویسند بعد از آن همدین
محل فرمود که در دلیل السالکین نوشته دیده ام هر که خواهد که مرا حفظ روزی شود باید که سوره
یوسف را ملازمیت نماید حق سبحانه تعالی از برکت سوره یوسف او را حفظ روزی کند بعد
از آن فرمود که نقل است از شیخ الاسلام شیخ سعید الحق و الشرح والدین که شیخ الاسلام
واجب ابو یوسف چشتی رحمة الله علیه را قرآن یاد نمود ازین سبب خاطر مترود بود شب
در شبها خواب عالم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را در خواب دید رسول صلیه السلام
فرمود که چرا تهممت گفت یا رسول الله سبب یاد گرفتن قرآن که مرا حفظ قرآن نصیب شود
رسول خدا فرمودند که هر روز سوره یوسف بخوان تا ترا حفظ روزی شود شیخ الاسلام خواب
بو یوسف چشتی قدس سره گفت که چون من بیدار شدم بر حکم فرموده اشارت آن سرایید دنیا
در آخرت سوره یوسف را ملازمیت نمودم از فضل سبحانه تعالی بعد از چند روز مرا تمام
قرآن حفظ شد آخر عمر چنان شدم که هر روز پنج ختم میکردم بعد از آن در کار مشغول
شدم بعد فرمود اے درویش شیخ الاسلام قطب الحق والدین قدس الله سره الغیر
در مبداء حال قرآن یاد نمود بدین سبب خاطر مترود بود گفت شیخ شب از شبها رسول خدا
را در خواب دیدم و دیده خود را در پای پایون نهادم و گفتم خواب من دارم اگر فرمان شود
عرض کنم فرمودند بگو گفتم که مرا قرآن حفظ شود رسول خدا فرمود که ملازمیت سوره یوسف
را یاد گیر تا قرآن یاد شود شیخ الاسلام خوابه قطب الدین اختیار اوضی قدس الله سره الغیر
گفت چون بیدار گشتم سوره یوسف ملازمیت نمودم از برکت خواندن سوره مذکور تمام
قرآن حفظ شد بعد از آن فرمود که اے درویش هر که خواهد که مرا قرآن روزی شود
باید که سوره یوسف را ملازمیت نماید تا از برکت خواندن و یاد گرفتن سوره یوسف حفظ قرآن
نصیب با و شود همین که خواهی بنده نواز این فوائد تمام کرد درون حجه مشغول شد بنده
و خلق بازگشت الحمد لله علی ذلک

مجلس بیستم - سخن در بیان محبت افتاده بود و جز آن دولت پائے بوس حاصل شد -
مولانا بوالدین و مولانا نهایج الدین و مولانا ساوی و میران سید محمد و غیر آن همه بخدمت
مبارک حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که اے درویش هر که را محبت حق تعالی است او را با محبت
غیر چه کار زیرا که در دلی که محبت حق تعالی در آید در آن دل محبت غیر چگونه تواند که بماند -
بعد از آن بهرین محل فرمود که اے درویش در انیس الارواح بنشته دیده ام که وقتی
بزرگی در عالم سکر بود در آن حالت بر زبان خود راند که لیس لی سواک خطه لاقلی بغیرک راغب
یعنی نیست مرا بغیر تو نصیب و نیست دل من ناکل بهیچکس جز تو بعد از آن بهرین محل فرمود
که اسی درویش مقام محبت از همه مقام بالاتر است و لائق این مقام کسی باشد که از کل مرادات
فاریغ شود و بجز طلب حق تعالی و در اشوری نباشد بعد از آن فرمود که اسی درویش شنیده ام
از زبان حضرت سلطان المشائخ شیخ نظام الحق و الشرح و الدین قدس سره که محبت بر دو نوع
است یکی محبت ذات است دوم محبت صفات محبت ذات از موهب است و محبت صفات
از مکاسب است و هر چه از موهب است کسب و عمل شده و از بدان تعلق نیست و هر چه از
مکاسب است طریق اکتساب است بعد از آن بهرین محل فرمود که در اسرار العارفین
نوشته دیده ام که بنده ای چون در محبت ملازم است مانند پس چار چیز پیش او نیندگی خلق دوم دنیا
سوم نفس چهارم شیطان پس طریق دفع خلق عدوت است و دفع دنیا قناعت است و طریقی
نفس و شیطان التباکرون و مبدم با حق تعالی است چون که این بر دو دشمن قدیم اند
طالب را از محبت حق جل و علا در محبت غیر اندازند بعد از آن فرمود که اسی درویش در
مونس الارواح نوشته دیده ام که بزرگی خواجه حسن بصری را بر سید که مقام محبت کی رسیدی
گفت در سه روز بعد ارادت اول روز ترک دنیا و خلق کردم روز دوم ترک عیبی و آنچه در دست
کردم روز سوم در مقام محبت رسیدم چون این سخن را پیش را بعد بصری رسانید گفت رسید
اما دیگر که رسید گفت مرا طلب حق محبت گرفت اول قدم خود را با ختم و بقدم دوم عیبی را
و آنچه در دست انداختم و بقدم سوم مقام محبت رسیدم بعد از آن بر لفظ مبارک راند که

ای درویش محبت خاص آن باشد که انکار کنی آنرا که دوست میداری بر اے کسی که او را دوست
میداری برای کسی چنانچه بهتر است بر اسیم از بر اے دوستی حق پس را قربان میکرد و فرمان آمد که اسی
بر اسیم از بر اے دوستی مانا بجای پس خود را قربان کن که بر اے خدای او گو سپندی از بهشت
ستاده ام و او را قربان کن و پس خود را بگذار بعد از آن خواجه بنده نواز چشم پر آب کرد و پاک
بای بگریست چون بهوش آمد فرمود که اسی درویش صادق در محبت کسی است اگر او را زهره
کنند یا در آتش بسوزند او را باید که در آن حال ثابت باشد و اگر چنین نبود در سلوک محبت ثابت
قدم نبود بعد از آن بر لفظ مبارک راند که در دلیل العاشقین می نویسد که چون خواجه منصور طایع
برابر سر بازار آوردند فرمان شد که بر دار کنند خود رقص کنان بر سر و بر آمد و روی سوی خلق
کرد و گفت محبت و عشق باری در رکعت نماز است و وضوی آن درست نبود مگر بخون خود
و آن بر سر دار است رکعتان فی الشوق الوضوء لا بد منه بعد از آن خواجه شبلی از سوال کرد
که کمالیت در محبت چیست گفت آنکه دست و پا بر بند و بردار کنند و از سر صدق سرخون
از برای محبوب سرخ کنند در اول روز یکشتن او دم زنند و دوم روز بسوزند و سوم روز فاشتر
او را در آب روان اندازند هر که او روز محبت چنین صادق بود لائق مقام محبت باشد بهرین
محل خواجه بنده نواز چشم پر آب کرد بهای بگریست و گفت نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد
در صدق محبت خواجه مرحمت فرمود که نه از رحمت بر او که در عشق و محبت دوست ثابت قدم رفت
بعد از آن بر لفظ مبارک راند که این رباعی از زبان دربار سلطان المشائخ شیخ نظام الحق و
الشرح و الدین قدس سره و الغیر بنشیده ام رباعی
آنروز ببلوک تو نیز ارشوم بهیابا با دگری درین جهان یا فرم بهر گریه تو مرا در کنند خود و قصص کان بر سر آن از تو
تحمل این حکایت فرمود که وقتی در مصر یکی دیوانه بود در گردن طوق و زنجیر بود و دست و پا بسته
بند در پای سرو و در رستان نشسته چون شیخ الاسلام ابوعلی فارمدی رحمة الله علیه در اینجا
بگذشت باو گفت که اسی مرد خدا یا چون این سخن را بشنید پیش او رفت و نگاه کرد دیوانه
گفت چون امشب مشغول خوبی یک پیغام من با دوست بگو و آن این است که گناه من

همین بود که یکبار گفتم که ترا دوست میدارم طوق و زنجیر در گردنم کردی و دستکله و تخت در دست
تخته بند در پای بعز و جلال تو اگر بلا سه هفت آسمان و زمین را طوق بسازی و در گردنم اندازی
و جله جهان و دستکله و تخته بند کنی معاذ الله یک سمره از محبت تو کم کنی بکنم چون خواهم
بنده نواز درین حرف رسید چشم پر آب کرد و بهای گریست بعد از آن همدین محل حکایت
فرمود که وقتی بزرگی در بیابان میرفت آنجا دید در تابستان میان روز و روزه بالای سنگ
پای برهنه ایستاده و سنگ گرم شد آن مرد پای برهنه و دیده در هوا دشته حیران ماند آن
بزرگ با خود گفت که نهی استغراق در محبت دوست چون پیش آن مرد رفت چشم خود بر پشت پای
او مایل نگاه درویش بخود آمد دست فرود برد و بر روزه آن بزرگ نهاد و گفت که العزیز بسند کن که
دوست نباید که من این قدر با تو در گفتگوی شدم مبادا او در غیرت آید و قوی من بگذارد مرا باین سخن
آبفت و باز در عالم افتاد بعد از آن همدین محل خواهم بنده نواز فرمود که ای درویش محبت و خفت
میوه یک درخت است هر چه محبت قوی بود با نجا عزت قوی شود بعد از آن سخن در عالم تخر افتاد
بر لفظ مبارک رانده که ای درویش عالم تخر بزرگ است و دین عالم کسی در آید که او را از آن عالم
نصیب است بعد از آن که ای درویش هر کسی را که در عالم تخر مبتلا کرده اند و همه وقت تخر
و مدبوش و در آفرینش قدرت حق بود اگر ایستاده است در دهم دوست است اگر نشسته است
در خیال او است و اگر غلطیده است در تماشای قدرت و عظمت دوست است و اگر بیدار است
و اگر خواب عظمت دوست بعد از آن چون خواهم بنده نواز بدین حرف رسید چشم پر آب کرد و این
رباعی مناسب حال فرمود +

عاشق به هوای دوست مدبوش بود	و زیاد محبت خویش بسوش بود
فردا که همه بختر حیران باشند +	نام تو در دین سین در جوش بود

بعد از آن همدین محل بر لفظ مبارک رانده که ای درویش چون اهل تخر نماز با باد بگذاردند
بر جلای نماز قرار کردند تا آفتاب بر آید مقصود ایشان در آن باشد که در نظر دوست قبول افتد
بعد از آن فرمود که ای درویش در دلیل العارفین مینویسند که وقتی بزرگی در عالم سکون

ایستاده و دیده در هوا دشته و حیران مانده در حالت نظر آن خورش از کرسی و کرسی از عرش رسید
که کیف حالک آن بزرگ چون این معاینه بدید نعره زد و بیفتاد و مدبوش شد چون بهوش آمد
مردی حاضر بود در آن حالت عرض کرد که یا شیخ این چه حالت است و چندین ترس چیست گفت
ای عزیز حیرانی در معامله تخر است این زبان در عالم سکون بودم چه دیدم که عرش از کرسی و کرسی از عرش
سوال میکند کیف حالک پس ای عزیز دانستم که هر چه در آفرینش حق سبحانه تعالی است از عرش
تا بهشت همه در اوصاف حق تخر اند و مدبوش و در عالم تخر افتاده اند این سبب در لرزه
افتادم چون خواهم بنده نواز تا این حرف رسید چشم پر آب کرد و فرمود که ای درویش حیرانی در
معامله تخر است بعده این بیت حضرت خواجہ نظامی بر لفظ مبارک رانده +

نظامی این چه اسرار است که خاطر عیان کردی کسی ترس بجایان زبان در کش زبان در کش +
چون خواهم این بیان تمام کردینده روی بر زمین آورده التماس کرد که قول شیخ الاسلام
حضرت خواجہ معین الدین قس سره العزیز یا آمده است اگر فرمان شود بخوانم فرمود بخوان +

از طمع دل زد علم یک معیار خسار او	زده ذره به سیم در پرده انوار او
با آنکه ذرات تنم هر یک هزاران دیده شد	یک ذره چشم شد از پر تو خسار او
خشنش جلوه گر طاقت ندارد چشم هم	از دیده دل کن نظر تا بنگری دیدار او
بگذار کوی آب و گل در آنقص جان دل	با سری خود و سراسری هم از اسرار او
اطهار حسن دلبری می بین هر میگری	پیدا است در نظر هر آن حسن آن اظهار او
خواجہ کند در خود نظرنشینه سازد از بشر	بارش کند زیر و زبر جیرانم اندر کار او
پر شد جهان یکسر از و شنیک بظهور او	مومن از و کافران و دقید نور او
ترسایش اشتاقه بود به یلیم یا فیه	زلف او بر هم تافته آن حلقه زار او
مسکین معین در یک غل خواند از لزل	بشنو کلام لم یزل در کسوت گفتار او

چون دعا گو این غزل بر خواند خواجہ بنده نواز بهای گریست و فرمود که ای درویش بگوید که
و بسیار ستمسان فرمود باز زانی جبه خاص و کلاه چهار ترکی بنده عطا فرمود الحمد لله مد علی ذلک بیت

شکرانه هزار دینار دهند + باشی کلیم هر که ابله دهند + بعد از آن بر لفظ مبارک راند که ای درویش
بدانکه حق سبحانه تعالی بر دل دانا و بینا است هر چه بینی ظهور و است بهین که خواجہ بنده نواز این
فوائد تمام که و باز نیاز پیوست بنده و خلق بازگشت الحمد لله علی ذلک +
مجلس هشتم - در بیان سماع و جزآن افتاده دولت پائی بوس حاصل شد مولانا محمد مساوی
و مولانا محمد قیام الدین و مولانا بدر الدین صاحب حاضر وقت بودند عزیزان دیگر همه خدمت
مبارک بودند بر لفظ مبارک راند که ای درویش شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان المشایخ
شیخ نظام الحق و الشرع والدین قدس السدسره العزیز که سماع بر چهار طریق است یکی حلال دوم
حرام سوم مکروه چهارم مباح بعده هر یکی را شرح داد و میان فرمود که اگر صاحب و جدر اول بسوی
حق تعالی بیشتر باشد آن مباح است اگر بطرف مجاز باشد آن مکروه باشد اگر کلی دل بجانب
حق باشد آن حلال است اگر کلی دل بطرف مجاز باشد استماع حرام است بعد از آن بهدین
محل فرمود که ای درویش صوتی که موزون است چرا حرام باشد شیخ الاسلام خواجہ محسن الحق و
الشرع والدین قدس السدسره العزیز در باب سماع فرموده اند که سماع یکی از اسرار ربانی حق است
چنانچه میفرمایند الذین یستمعون القول فیتنبهون احواله اولئک اولئک الذین یدعون الله واولئک
هم الکواکلب چون خصلتهای حیوانی که در ذات تمام عالم است از ذات او مبدل گردد و خصلتهای
انسانی در دل او مستولی شود عشق غالب آید و بهیبت بجنباندا از فرمان اسرار باطن را کشف گرداند
چون اسرار باطن مکاشفه شود بدان فوق در قفس آید چنانچه بزرگی میفرماید

سماع یکی
اسرار باطن
نفس توانی

اگر عروس سبز پوش مرا روی نماید
لاجرم طاقوس دل در قفس آید
مناسب این حال بنده وی فرموده بهایک نهائی ساساجن بیدار بود پایا بهر سی تا چون سوز چشمت گریانا
بعد از آن فرمود که ای درویش در صحیح بخاری مسطور است که جاریه پیش ام المومنین عائشه صدیقہ
رضی الله عنها داف میزد و سرود میکرد و امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه منع کرد رسول
فرمود ای ابو بکر ایشانرا بگذارد که هر قومی را عید است بعد از آن فرمود که در عوارف نوشته
و دیده ام که عائشه رضی الله عنها گفت که وقتی نزد من سرودی کرد رسول خدا در آمد بر حال خود

آنرا سرود فرمود امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آمد و دید که رسالت پناه سرود میشوند و دیگر بنده
عمر رضی الله عنه نیز گریان شدند بعد از آن امیر المومنین عثمان و امیر المومنین علی رضی الله عنهما
در آمدن چون سرود شنیدند ایشان گریان شدند بعد از آن چون وقت نماز در آمد برخواستند
وقت نماز پیشین بود و سجده و سوره نماز گذارند بعد از آن خواجہ بنده نواز بر لفظ مبارک راند
که ای درویش وقتی دانشمندی بخدمت حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین
قدس السدسره العزیز بیاد و گفت که کجا روا باشد که چنگ در باب و عزامیر در جمع می نوازند و
سماع در دهند و صوفیان رقص کنند خدمت شیخ فرمود که ای عزیز سماع مطلق حرام نیست و مطلق
حلال نیست حق سبحانه تعالی یکی را حلال گردانیده است و یکی را حرام پس بر آن کسی که حرام گردانیده
است او را باید که نشنود و آنکه حلال دانسته است بر آن گوشه بعد از آن فرمود که می گوئی
در منع مزامیر و غیر ذلک چندین احتیاط آمده است و در منع مزامیر بطریق اولی قایم یکی از مقام
افتد در شرح اقتد مباد اگر ازین هم اقتد پس او را چه ماند بعد از آن فرمود که سماع داروی
در و مندان است چنانچه در ای در و ظهیری دار و میکنند هم چنین برای باورای سماع دارو نیست
و بر قول امام غظم در شرح هاک نفس نیامده است و روانیست پس همچنین سماع بر قول امام غظم
برای پرغان و اهل درد آن مباح است و بیدردان و اهل نفسان و غیره غمخوگان را حرام است
در شریعت و هم طریقت چنانچه شیخ الاسلام حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید

جهان بر سماع است مستی و شور	ولیکن چه بیند در آئینه کور +
پریشان شود گل بیاد سحر	نه بیزم که نشکافدش جز تبر +

بعد از آن بهدین محل مناسب این حال حکایت فرمود که در اصفهان پادشاهی بود
پنجره داشت و همان یک پسر بود آن پسر را بسیار دوست داشتی در شب در روز از پیش
خود نگاه داشتی و یک لحظه از خود دور نه کردی روزی پادشاه اندرون محل رفته بود پسر
فرصت یافت در میان راه آواز سرود در گوش او رسید نعره بزد و از اسب بیفتاد و خنجران
و دست بدست برداشته و در خانه آوردند شاهزاده را رحمت پیدا شد هر جا که طبعی و حکیمی بود

طلب فرمود هر چند که گفتیش گرفتند و دیدند معلوم نشد که چه رحمت است چون رحمت نشود چه کنند همه اطبا و حکما با اتفاق یکدیگر گفتند که رحمت امیر هیچ معلوم نشد و نه اثر آن پس چنان شد که شاهزاده طعام و آب نگذاشت و سخن هم نگذاشت بی هوش و نتیجه بود چون بخوابد آمدی همین سخن گفتی که درون می سوزد و باز بی هوش شدی و سخن دیگر نگفتی چنان شد که شاهزاده در آن مجلس فوت شد بعد از وفات او بادشاه فرمود که شکم او پاره کنند و بینند که درون او چه علت بود زیرا که او همین گفتی که درون می سوزد و چندین حکما و اطبا رنجهش او دیدند هیچ نیافتند که چه رحمت دارد از حکم بادشاه هم چنان کردند چون شکم او پاره کردند از شکم او سرخ سنگ برآمد جمله طبیبان و حکیمان را نموندند که اینچه علت است همه با اتفاق گفتند که ما را این علت معلوم نمی شود و در هیچ کتاب طب نیامده است بادشاه چون شاهزاده را دوست میداشت فرمود که از آن سنگ دو نگین بسازند تا از او یادگار بماند هم چنان کردند و از آن سنگ دو نگین بساختند فرمود که یکی در دست پوشد بعد از چند روز بادشاه چون طعام شاهزاده بداد از ماتم برخاست و رفتی پیش بادشاه سرود می گفتند بادشاه در شنیدن سرود بود خبر داشت نگین در گداز آمده بگذاخت و چون حیران ماند جایبان و طبیبان آن وقت را طلبیده گفت اینچه اسرار است حکیمان گفتند که ای بادشاه پسر تو عاشق بود ماند استیم و گرنه می فرمودیم که پیش او سرود بگویند زیرا که این سنگ در شکم او بگذاختی

ادبعت یافتی ه

خرم تنی که جان بدید از برای یار	اقبال آن سری که شود پایمال دوت
---------------------------------	--------------------------------

بادشاه بر آن فرمود که نگین دوم از خزانه بیارند چون آوردند بادشاه نگین را بر دست نهاده توانان را فرمود که سماع در دهند چون آوردند بادشاه و خلق در آن نگین نظر کردند از آواز سرود نگین در گداز آمد و هم در نظر ایشان بگذاخت بعد از آنکه خواجیه بنده نواز فرمود که ای درویش معلوم شد که سماع وادری در دمنده است بعد از آن فرمود که اگر کسی صاحب ذوق است و در وادریت بیک بیت که از گوینده بشنود او را ذوقی پیدا شود اگر چه در میان مزامیر باشد اما آنکه از عالم فوق خبری ندارد و اگر پیش او گویندگان باشند و از هر جنس چکبدر با پی مزامیر

باشد چه سود چون از اهل درویشیت پس معلوم شد که این کار تعلق بدرد دارد نه بزم امیر چون خواجیه بنده نواز این حکایت تمام کرد و می سوی قوال اشاره کرد که عزیزان اندر چیزی بگو چون کمال سماع آغاز کرد مولانا محمد مسعودی و مولانا بدر الدین رحمة الله علیه هر دو برخاستند و در رقص شدند از نواز پیشین تا نواز دیگر در رقص بودند و قصیده این بود که گویندگان می گفتند عشق در پرده می نوازد و ساقی عاشق کو که بشنود آواز به هر نفس نغمه دیگر سازد و به هر زبان نغمه زن آغاز به همه عالم صدای نغمه است به که شنید اینچنین صدای دراز به را زدا از جهان برون افتاد و خود صدای نگاه دارد و باز به سرا و هر زبان هر روز به خود تو بشنو که من نیم غماز به چون سماع فرمود وقت نواز دیگر بود و تجدید وضو کردند و نواز بگذاروند بعد از آن خواجیه بنده نواز در صحن جلالت خان بست مولانا منہاج الدین و مولانا قیام الدین و عزیزان دیگر همه خدمت حاضر بودند کمال قوال سرود آغاز کرد خدمت خواجیه در رقص شدند و رقص می کردند و دیگر ایستند چنانچه حاضران مجلس را اثر کرد چون سماع فرمود همه عزیزان در پای خواجیه افتادند بعد از آن در صحن خانه نشستند و قصیده که گویندگان میگفتند این بود ه

غمم کن تو دارم به پیش که گویم	دو امی دل در دمنده از که جویم
اگر گشته کردم به پیش عشقت	به پیش کس این ماجرا را بگویم
طبیبم تو باشی علاج از که خواهم	اسیر تو باشم خلاص از که جویم
ز سحری چه جویم که گویم چه جویم	غمی کن تو دارم به پیش که گویم

از نواز دیگر تا نواز تهجد خواجیه بنده نواز در رقص بود درین میان چون وقت نماز می آمد تجدید وضو می کردند نماز بجای آورد و الحمد لله علی ذلک بعد از آن فوائد درایم بعضی اقتدا بلفظ مبارک را اند که ای درویش چون مهتر آدم علیه السلام از بهشت بدینا فرستادند تمام اندام او سیاه گشته بود چون حق سبحانه تعالی توبه او قبول کرد فرمان شد تا در هر ماه تاریخ سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم روزه دارد و اول روز چون روزه نگذاشت ثلث اندام او سفید شد و دوم روز در صحن اندام سفید شد سوم روز تمام اندام او ببال آمد بعد از آن به درین محل فرمود که ای درویش

افشای دوش

از آن نفس

در دلیل العارفين بنشته دیده ام که وقتی بزرگی مردی نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد
فرمود که در هر ماه سه روز روزه دار سینزدهم چهاردهم و پانزدهم چنان باشد که تمام سال روزه دار
باشی بعد از آن بهدین محل فرمود که ای درویش شنیده ام از زبان دیوار حضرت
سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز که در او ادب شیخ الاسلام
خواجہ محمد حشمتی قدس الله سره العزیز می نویسد که در خبر است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم
هر که در هر هفت ماه روزه دار و گویا تمام سال روزه داشته باشد و در روز قیامت آمانا و صدق
اورا با هفتاد و کس از اهل بهشت او شفاعت دهند چون سر از گور برآوردی چون ماه شنبه چاهویم
تایان باشد بهمین که خواجہ بنده نواز این فوائد تمام کرد درون حجره مشغول شد بنده و خلق باز گشت
الحمد لله علی ذلک *

مجلس نهم - در بیان فضیلت دادن طعام افتاده بود دولت پای بوس حاصل شد -
مولانا زین الدین و مولانا بدر الدین و مولانا مهناج الدین رحمۃ الله علیهم و عزیزان دیگر همه خدمت
مبارک حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که ای درویش طعام دادی گرسنگان را سیر کردن در نهیب
پسندیده است و هیچ بهتر ازین سعادت نیست که کسی گرسنگان را سیر گرداند و راحت رساند و
دلہای ایشان بدست آرد بعد از آن بهدین محل فرمود که ای درویش وقتی یکی پیش شیخ
الاسلام ابوسعید ابوالخیر رحمۃ الله علیہ آمد و گفت که راه حق پناجند است شیخ گفت بعد از وفود
از موجودات راه است بجانب حق سبحانہ تعالی و هیچ راهی نزدیک تر از راحت رسانیدن بہا پاک
مردمان نیست بعد از آن فرمود که در دلیل السالمین بنشته دیده ام که وقتی خواجہ حسن بصری
رحمۃ الله علیہ در رابعہ بصری بر دو یکجا نشسته بودند سخن در سلوک میرفت رابعہ بصری فرمود
که ای خواجہ کمالیت درین راه چیست خواجہ فرمود بہمین مصلاب آب انداخت و نماز کرد و بعد
از آن فرمود که ای رابعہ تو ہم چیزی داری رابعہ مصلاب ہوا انداخت و نماز کرد بعد از آن خواجہ
حسن بصری فرمود کہ ای رابعہ این مثل هست کہ اگر آب روی خسی باشی و اگر در ہوا روی کسی
باشی و اگر دل بدست آری کسی باشی بعد از آن بہدین محل فرمود کہ ای درویش وقتی جمع

قلندر آن خدمت سلطان المشایخ شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز را کردند
در میان ایشان یکی گفت کہ اسی شیخ مرا از گرم خود کر امت بنما خواجہ ادام الله برکاتہ فرمود
کہ طعام بیار چون خادم طعام بیار و پیش آن قلندر آن نہاد آن قلندر نکور بار گفت کہ اسی شیخ
طعام بیار چہم مرا چیزی کر امت می باید فرمود خواجہ ادام الله برکاتہم اخلاقی کہ در پشت فرمود کہ العزیز
اگر امت بہین طعام است بخور بلکه ازین کر امت بہتر نیست چون قلندر آن سخن بشنید روی
بر زمین آورد و طعام بخورد و بر قلندر بعد از آن بہدین محل فرمود کہ ای درویش در حجت الاسلام
می نویسد کہ چون یاران خدمت رسول آمدند می تا چیزی بخوردند و باز گشتندی بعد از آن
فرمود کہ انس بن مالک روایت است کہ از حضرت رسول خدا سوال نمود کہ ثلث صدقہ بہم فی صلوٰۃ
ست یا صد رکعت نماز تطوع فرمودند ثانی کہ بدرویش دادی باز سوال کردم کہ حاجت مسلمان
بر آوردن در و آوردن بہتر است یا صد رکعت نماز تطوع فرمودند حاجت مسلمان بر آوردن
اولی تر بعد از آن فرمود کہ ای درویش معلوم است کہ چیزی بہتر و فاضلتر ازین نیست
کہ این دلہا بدست آرد و راحت رساند این از ہمہ بہتر است بہمین کہ خواجہ بنده نواز این
فوائد تمام کرد و بنا بر پیوست بنده و خلق باز گشت الحمد لله علی ذلک *

مجلس دہم - در بیان ترک دنیا افتاده بود دولت پای بوس حاصل شد عزیزان اہل سلوک
حاضر بودند چنانچہ مولانا مهناج الدین و مولانا قیام الدین و مولانا بدر الدین رحمۃ الله علیہم بر لفظ
مبارک راند کہ ای درویش راحت در خانہ اہل دنیا بیچ نیست اگر راحت است در خانہ فقیر است
زیر کہ دنیا مغموضہ الہی است بعد از آن فرمود کہ در راه سلوک درویشان را کہ بصیقل
محبت فلک کار دنیا را از آئینہ دل پاک کردہ اند و بدگر حق سبحانہ تعالی میوانست گیرند و ہستی
غیر از میان بر خیزد و با حق یگانہ شوند و اگر چنین نیافتند حاشا و کلا بحق نتوانند رسید -
بعد از آن بہدین محل فرمود کہ ای درویش شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان
المشایخ شیخ نظام الحق والدین قدس الله سره العزیز کہ در حدیث رسول خدا
صلی الله علیہ وسلم آمدہ است حب الدنيا راس کل خطیئہ و ترک الدنيا راس کل عبادۃ - یعنی

دوستی دنیا سر همه خطا است و ترک دنیا سر همه عبادتهاست بعد از آن فرمود که اسی
 درویش در زاد المحسنین نوشته دیده ام که جمله بر بهادر خانه جمع کردند و کلیه آن دوستی
 دنیا کردند و جمله نیکیها در خانه جمع کردند و کلیه آن دشمنی دنیا کردند و بعد از آن فرمودند
 که اسی درویش شیخ الاسلام شیخ عبدالستدری رحمه الله علیه در ساله خود آورده است
 که بیچ حجابی بزرگ ترمیان بندگان و مولا از دنیا نیست زیرا که همان قدر احمق سبحانه تعالی
 با دانا بعد از آن بر لفظ مبارک راند که حکمی بود که سینه چند روز بیچ طعام خورد بود چون بر لب آبی رسید آنجا
 برگ را نشاند و آبی چینی می خورد و بعد از آن حال یکی از اهل دنیا بر سر او رسیده از بیچ فرمودند بیچ
 بسیار کرد و گفت اگر تو صحبت سلطان ما اختیار کنی از نیک و بد برگ خوردن بر بی حکیم را گفت
 اگر تو بزرگ رزقناعت کنی اینک صحبت و آرزوی دنیا بر بی بعد از آن بهرین محل فرمود
 که اسی درویش در راه سلوک آنرا گویند که در دل او جز یاد حق تعالی اندیشه دیگر نباشد و بیچ
 مشغول نشود جز یاد حق تعالی و با اهل دنیا مشغول و نشسته و بر خاست نمکند و سالک راه حق باشد
 دعا گو روی بر زمین آورد و التماس کرد که این شکسته که فوائد چند در ظلم آورده برای فائده خود
 و این بیچاره را چند و گو که کتاب تالیف کند بر لفظ مبارک راند که بیچ بهتر و فاضل از این نیست
 که این کس هر چه از زبان شیخ بشنود بنویسد و خود هم یاد گیرد و فائده این به دیگری هم رساند
 زیرا که شنیده ام از زبان دربار حضرت سلطان المشایخ اولیا قدس سره العزیز که در حدیث
 آمده است اخیر الخیر الخیر المتحدی یعنی بهترین خیر آنست که خود فائده گیرد و بدیگری هم رساند
 تمام شد ملفوظ حضرت سلطان المشایخ شیخ نصیر الحق و الشریع والدین قدس سره العزیز
 تاریخ سیزدهم ماه صفر سنه ۱۰۸۵ هجری نبوی روز پنجشنبه وقت نماز ظهر

یسر سحر

و اضحی باو که این کتاب ناد و الوجود مفتاح العاشقین ملفوظات حضرت سراج السالکین نصیر الدین محمود
 چراغ هدایت که از اعظم خلایق حضرت سلطان جیهانده تاج تهر تالاب طبع نیامده بود بعرض وزیر و سیدی
 بلخ مال کرده است کسی بلا اجازت احمق قلم نهد و بعد از آنکه از بیچ بیچ محبتانی در بی





